

## جنگ آینه ها

رسانه ها و جنگ سرد جدید - به مناسبت بحث «روز جهانی آزادی مطبوعات» در رادیو زمانه

نوشتهء عبدی کلانتری

بهترین روش پروپاگاندا، روشی است که طبق آن، سوژه شما افرادی که باید مورد استفاده قرار گیرد در جهتی حرکت کند که مقاصد شما پیش برده شود، در حالیکه خود سوژه، پیش خود تصور می کند که دارد هدف های خودش را دنبال می کند. // دستور العمل سیا.

وقتی می شنویم یک روزنامه نگار به جرم ارتباط با «قدرت های خارجی» دستگیر شده، یا روشنفکری به جرم گرفتن پول از بنیادهای فرهنگی خارجی به زندان افتاده، واکنش ما در برابر چنین «جرمی»، در بیشتر موارد توأم با ناباوری است. حتا زمانی که صاحبان قلم بر صفحهء تلویزیون ظاهر می شوند و «اعتراف» می کنند که خواسته یا ناخواسته به دام «دشمن» افتاده اند، و کار روزنامه نگاری یا تحقیقی آنها در حدّ جاسوسی برای کشوری بیگانه بوده، نمی توانیم این اعترافات را جدی بگیریم. با این همه، نکته ای مهم از چشم ما پنهان نمی ماند: در یک فضای پرتنش سیاسی، در جنگ سرد میان ایدئولوژی ها و گفتارهای سیاسی و تبلیغاتی، و در کارزارهای روانی برای تسخیر مغزها، انسان ها بی طرف نمی مانند. کار

روشنفکری، از جمله فعالیت رسانه ای، حاوی بار ایدئولوژیک است و دولت‌ها را نگران می‌کند. افراد و رسانه‌های خصوصی یا دولتی، بی‌طرف نیستند. آنها در میدان جاذبه و ضدجاذبه گفتارهای قدرت و ضدقدرت عمل می‌کنند. کار روشنفکری با گفتارهای قدرت درهم سرشته است. علاوه بر این، نهادها، بنیادها، و ارگانهای معین و روابط میان آنها، یا روابط آنها با دولت‌ها، به جانبدار بودن کار روشنفکری می‌افزاید.

### از ستون چهارم به ستون پنجم

مطبوعات و رسانه‌ها به «رکن چهارم» یا ستون چهارم دموکراسی شهرت دارند. برای رژیم‌هایی که به طور ذاتی توابع ساز و توابع پروراند، کار روشنفکری یا رسانه‌ای به خودی خود مورد سؤزن قرار می‌گیرد. رکن یا ستون چهارم باید ابزار تعلیم عقیدتی نظام حاکم باشد. این نوع رژیم‌ها، اقتدار سیاسی را به تنهایی کافی نمی‌دانند بلکه تسلیم بی‌قید و شرط عقیدتی و اخلاقی رعایا را هم خواهند. در یک رژیم تئوکراتیک، شهروند فاقد حق، که رعیتی بیش نیست، می‌باید توسط یک ذهنیت متجاوز (امر به معروف و نهی از منکر) همواره مطیع بماند. با این همه، هنگامی که عضوی از اعضای ستون چهارم متهم می‌شود که به «ستون پنجم» پیوسته است، این اتهام از منطق دیگری تبعیت می‌کند: منطق سیاست جهانی و دلایل دولت‌ها برای حفظ خود. ستون پنجم، ستون کمک رساندن به دشمن است. آنکس که قلم‌اش به مشروعیت رژیمی ضربه زند و پایه‌های قدرتی را متزلزل کند، از دید آن رژیم «ستون پنجمی» است. نیت قلبی و اخلاق فردی صاحب قلم، ربطی به این محاسبه ندارد. این یک محاسبه ساده سود و زیان است.

هیچ نظام سیاسی ای وجود ندارد که «ستون پنجمی» نداشته باشد. منتقد قدرت و روشنفکر ناراضی، یا آنکس که اذهان را می‌آشوبد، ستون پنجمی است. مساله این است که قدرت حاکم با او چه رفتاری دارد. در یک نظام دموکراتیک شانس اینکه او آزاد بماند بیشتر است، اما تضمینی هم نیست. در دموکراسی آتن، سقراط «ترغیب» شد که بپذیرد ستون پنجمی است و باید جام زهر را بنوشد. در آمریکا جولیوس و اتل روزنبرگ به جرم جاسوسی برای دشمن بر صندلی الکتریکی نشانده شدند. جرم واقعی این زن و شوهر، کمونیست بودن شان بود. «ستون پنجمی»‌ها را سانسور می‌کنند، به زندان می‌اندازند، یا به تبعید می‌فرستند. در مواردی از آنها توابع می‌سازند؛ در موارد دیگر، گردن‌شان را به گیوتین می‌سپارند. دانتون و مارا، بوخارین و گرامشی، گلرخی و دانشیان، سلطانیور و سعیدی سیرجانی، جرم‌شان سلاح برداشتن و پیوستن به خط دشمن نبود. جرم آنها آن بود که قلم و زبان‌شان مشروعیت زدائی می‌کرد. به هنگام جنگ سرد، قلم گرم می‌تواند هیز می‌باشد برای آتش دشمن.

## قلم های گرم و جنگ های سرد

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم و توازن قدرت میان دو ابرقدرت اتمی شرق و غرب، جبهه های نبرد به حوزه های فرهنگ و روزنامه و کتاب کشیده شد. وقتی که هریک از دو ابرقدرت آمریکا و شوروی پذیرفتند که حوزه های نفوذی و اقمار یکدیگر را مورد حمله نظامی قرار ندهند، به گفته اریک هابسباوم تاریخ نگار بزرگ بریتانیایی، جنگ سرد و نزاع بر سر توفیق یا نابودی، به حوزه رقابت سایه وار میان سازمانهای جاسوسی رسمی و غیررسمی منتقل شد. رقابتی که تصاویری از آن را در رمانهای ایان فلمینگ و قهرمان اش جیمزباند، یا رمانهای جان لوکاره و قهرمانهای تراژیک او شاهدیم. {عنوان این مقاله اشاره ای است به داستان معروف لوکاره - «جنگ آینه ها» در اواخر دهه شصت میلادی توسط فرانک پیرسون با همان لحن تغزلی و تلخ به فیلم درآمد.}

سرمایه گذاری کلانی که سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) از اوایل دهه ۱۹۵۰ برای استفاده سیستماتیک از روشنفکران و رسانه ها به کارگرفت و شیوه های کارزارهای روانی و اشاعه پروپاگاندا سیاسی توسط این روشنفکران، با جهان تخیلی داستانهای جان لوکاره و ایان فلمینگ پهلو می زند. از مهمترین این کارزارها، تشکیل «کنگره برای آزادی فرهنگی» («کانگرس فور کالچرال فریدام» - The Congress for Cultural Freedom) در سال ۱۹۵۰ بود.

در سالهایی که در اروپا و آمریکا ایدئولوژی کمونیستی در میان روشنفکران جاذبه داشت و احزاب کمونیست اروپایی به ویژه در ایتالیا و فرانسه، به خاطر مبارزات ضدفاشیستی خود - قدرت مند و محبوب - بزرگ و بزرگ تر می شدند، سازمان سیا موفق شد با تشکیل کنگره ای در برلین با کوشش جمعی از روشنفکران ضدشوروی، گام نخست را برای یک جنگ فرهنگی (کولتورکامف) دراز مدت بردارد. احزاب کمونیست طرفدار نظام استالینی، از جمله حزب توده در ایران، با به وجود آوردن سازمانهای جبهه ای به ظاهر مستقل، موفق شده بودند بخش مهمی از سرآمدان فرهنگی و روشنفکری کشورهای شان را با خود همراه کنند. جبهه صلح جهانی از مهمترین این سازمانها محسوب می شد که بر افکار عمومی بسیار تأثیرگذار بود. در آمریکا روشنفکران کمونیست در صنعت سینمای هالیوود و در تئاترهای برادوی در نیویورک نفوذ داشتند.

اما به زودی ورق برگشت. با تلاش خستگی ناپذیر سیدنی هوک، فیلسوف مارکسیست سابق و شاگرد جان دوئی، با همکاری جمعی از برجسته ترین روشنفکران و نویسندگان نیویورکی، از جمله حلقهء نویسندگان پارتیزان ریویو، تروتسکیست ها و سوسیالیست های مستقل، نخستین حرکت های جدی روشنفکری علیه نظامهای استالینیستی در آمریکا شکل گرفت. سازمان جاسوسی سیا بلافاصله وارد عمل شد. ایدهء بکر سیدنی هوک و دوست روشنفکرش ملوین لاسکی در مورد تشکیل یک کمیتهء دائمی روشنفکران ضد کمونیست در اروپا و آمریکا، در دست سیا جان گرفت. نخستین اجلاس «کنگره برای آزادی فرهنگی» در تابستان ۱۹۵۰ در برلین افتتاح شد. سیدنی هوک، جیمز برنام (فیلسوف)، جیمز تی فارل (منتقد و رمان نویس معروف)، تنسی ویلیامز (نمایشنامه نویس)، رابرت مونتگامری (هنرپیشه)، آرتور شلزنبرگر (تاریخ نگار و ژورنالیست) به نمایندگی از آمریکا وارد برلین شدند. روزنامه نگارها، رمان نویس ها، شاعرها، و فیلسوف ها، همه کمونیست های سابق یا سوسیالیست های مستقل یا محافظه کاران دست راستی، مستقیم و غیرمستقیم مزد بگیر صندوق پربرکت «کنگره برای آزادی فرهنگی»، ساخته سازمان مرکزی جاسوسی آمریکا شدند. این افراد عبارت بودند از کسانی چون آرتو کستلر، ایناتسو سیلونه، ستیفن سپندر، آندره مالرو، آندره ژید، ریمون آرون، آیزایا برلین، جورج اورول، دانیل بل، دوایت مک دانالد، و لیلیان هلمن (همسر داشیل هامت - بخشی از خاطرات او در زمان سلطهء فاشیسم در اروپا، «پنتیمنتو»، توسط فرد زینه مان در «جولیا» به فیلم درآمد. فیلم فوق العاده زیبایی که در آخرین دقایق رژیم شاه برای روشنفکران چپ در ایران حاوی خاطرات تلخ و شیرین است. جین فاندا نقش لیلیان هلمن را بازی کرد).

استالینیست ها و ضد استالینیست ها آغاز به یارگیری کردند. روشنفکران احزاب رسمی کارگری طرفدار مسکو و اتحادیه های کارگری وابسته به آنها از یک طرف و روشنفکران ضد استالینیست در استخدام غیرمستقیم امپریالیسم آمریکا از طرف دیگر، قلم ها را به سوی یکدیگر نشانه گرفتند. جنگ آینه ها در گسترهء فرهنگ و سیاست آغاز شد. با بودجه بی دریغ «سیا»، نشریه ها و ژورنالهای روشنفکری تأسیس شد. نمایشگاههای نقاشی مدرن و کنسرت های موسیقی کلاسیک در شهرهای اروپایی برگزار شدند تا نه تنها تأثیر رئالیسم سوسیالیستی (مکتب گورکی و شولوخوف) را زائل سازند، بلکه در برابر تأثیر کمونیست هائی چون لوئی آراگون، پابلو پیکاسو، لوئی بونوئل، پابلو نرودا، برتولت برشت و بسیاری دیگر از غول های فرهنگ چپگرا قد علم کنند.

این همان جهاد فرهنگی ای بود که چندی پیش ریچارد رورتی در پولمیک خودش با فردریک جیمسون از آن دفاع کرد. سیدنی هوک از دوستان خانوادگی رورتی بود. کودکی و جوانی ریچارد رورتی در میان حلقه روشنفکران سوسیالیست ضد مسکو سپری شد. چپگرایی و سوسیال دموکراسی ریچارد رورتی از همان آغاز در اردوگاه مدافع جنگ سرد علیه کمونیسم قرار داشت. هنگامی که جان استاین بک ، یا سیدنی هوک به صف محافظه کارانِ هار و دست راستیِ مدافع جنگ ویتنام پیوستند ، رورتی و همفکرانش این اردوگاه خودی را ترک نکردند. فردریک جیمسون ، یکی از برجسته ترین نظریه پردازان حیطه فرهنگ در آمریکا ، ادامه دهنده سنت هگلی - لوکاجی - آدورنوئی مکتب فرانکفورت و از نزدیکان ژورنال با نفوذ «نیولفت ریویو» و شرکت انتشاراتی «ورسو» است (حلقه پری آندرسون ، رابین بلاک برن، طارق علی ، مایک دیویس ، آلکساندر کوبورن ، و شماری از سرشناس ترین تحلیلگران مارکسیست در دنیا). بنگاه «مانتلی ریویو» (حلقه سوئیزی - مکداف و روشنفکرانی چون سمیر امین، ایمانوئل والرستین ، جیمز پتراس) و استادان دانشگاهی ای نظیر ادوارد سعید و نوآم چامسکی، نیز از همراهان این دو گروه به شمار می روند. پال سوئیزی ، هری مگداف ، و ادوارد سعید چندسال پیش درگذشتند.

(داستان «کنگره برای آزادی فرهنگی» و رابطه روشنفکران با سازمانهای جاسوسی آمریکا به تازگی در کتاب «جنگ سرد فرهنگی» نوشته فرانسیس ستونر ساندرز ، به تفصیل مستند شده است. خواندن این کتاب هیجان انگیز ، جوّ دوران جنگ سرد را در فضای روشنفکری تهران در سالهای چهل و پنجاه شمسی پیش چشم زنده می کند!)

## جنگ سرد روشنفکری در ایران

در کشورما ، اصطلاح «جاده صاف کن امپریالیسم» برچسبی بود که توده ای ها به روشنفکران از حزب بریده ، به سوسیالیست های مستقل طرفدار اروپا و آمریکا ، به تروتسکیست ها ، و بعدها به مائویست ها و دانشجویان عضو کنفدراسیون جهانی می زدند. به دنبال خروج متفقین از ایران ، حزب توده در تمام سالهای پس از جنگ ، و حتا پس از کوتای بیست و هشت مرداد ، در میان روشنفکران ، نویسندگان و هنرمندان ، حضور چشمگیری داشت. حزب توده بدون شک مهمترین عامل رشد فرهنگ تحزب ، فعالیت های صنفی اتحادیه ای، سکولاریسم در فرهنگ و هنرها ، و به طور کلی تجدد فرهنگی در ایران محسوب می شود. هیچ نیروی سیاسی دیگری در ایران چنین نقش مهمی را بازی نکرده است. تصور فرهنگ و هنر مدرن ما از نیما و هدایت تا امروز ، بدون در نظر گرفتن نقش حزب توده ، و روشنفکران و هنرمندان نزدیک به آن غیر

ممکن است. از سوی دیگر، وابستگی و تبعیت این حزب از خط رسمی کومینترن، آن را به همان راه و سرنوشت محتومی در انداخت که همه جنبش های استالینیستی را شامل شد. در میان روشنفکران ناسیونالیست، حزب توده همیشه به عنوان ستون پنجم ابرقدرت شمالی شناخته می شد که قصد داشت ایران را به جمهوری ایرانستان شوروی تبدیل کند.

حزب توده همچنین فورموله کننده نوع خاصی از «ضد امپریالیسم» نظری بود که به جای تأکید بر مبارزه طبقاتی داخلی، بر «جبهه وسیع ضد امپریالیستی» یا در حقیقت ضد آمریکائی تأکید داشت. برای حزب توده، از بدو تأسیس تا زمان انهدام کامل اش به دست حکومت اسلامی، ائتلاف با هر نیروی ضد آمریکائی و ضد لیبرالیسم بورژوازی از ارجحیت برخوردار بود. حزب توده فرهنگ غربی یا آمریکایی را تحمل نمی کرد. بومی گرایان جهان سومی و مبارزان اسلامی که با رژیم شاه و آمریکا به مبارزه برخاستند، از تئوری های حزب توده بسیار آموختند.

نخستین «جاده صاف کن های امپریالیسم»، انشعاییان حزب توده به رهبری خلیل ملکی و جلال آل احمد بودند. خلیل ملکی با معرفی آثار سیدنی هوک و سوسیالیست های ضد مسکو و آل احمد با ترجمه ای از آندره ژید، به افشای استالینیسم پرداختند. گویی که شعبه ایرانی «کنگره برای آزادی فرهنگی» به طور غیر رسمی شکل می گرفت. در شرایطی که نشریات توده ای اجازه انتشار نداشتند، نشریات نیروی سومی اجازه معرفی و نشر عقاید سوسیالیست های ضد شوروی را پیدا کردند. نشریه «اندیشه و هنر» (با تلاش کسانی چون ناصر وثوقی و حسین ملک برادر خلیل ملکی)، به معرفی آثار تروتسکی، مائو، سوسیالیست های ضد مسکو در بریتانیا و فرانسه، جنبش دانشجویی آمریکا و هنر آوانگارد پرداخت. «جهان نو»، «نگین» و گاهنامه های فرهنگی دیگر (با تلاش افرادی چون منوچهر هزارخانی، رضابراهنی، مصطفی رحیمی، محمود عنایت، داریوش آشوری، هما ناطق، ناصر پاکدامن، باقرپرهم، علی اصغر حاج سیدجوادی و همفکران آنها) معرف آنتونیو گرامشی، ریمون آرون، گونار میردال، سوسیال دموکراسی سوئدی، و چپ ضدشوروی شدند. جنگ سرد زیرزمینی روشنفکران در اردوگاههای «هنرمتعهد» و «هنرمدرن یا هنر برای هنر» در سالهای چهل و پنجاه شمسی ادامه پیدا کرد.

در سالهای چهل و به ویژه پنجاه شمسی، پرهیز از سیاست برای روشنفکر ایرانی آسان نبود. جنبش مبارزه چریکی مسلحانه از سیاهکل به بعد فضای روشنفکری و دانشگاهی ایران را به شدت سیاست زده کرده بود. تشدید ممیزی، تعطیل نشریات نیمه مستقل، دادگاه علنی خسرو گلسترخی و همفکران اش، برجیده شدن

احزاب و تشکیل حزب واحد و فراگیر رستاخیز، روشنفکران و هنرمندان را در مقابل انتخاب های تلخ و دشوار قرار می داد. آیا باید با کیهان، آیندگان، تماشا، و رستاخیز همکاری کرد، یا گرسنه ماند و با اسم مستعار سناریوی فیلم فارسی نوشت؟ دربار پهلوی با ایجاد جشنواره های فرهنگی، کانون های فیلم، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، جشن هنر شیراز، کارگاه نمایش، تئاتر شهر، فرهنگسرای نیاوران، موزه هنرهای معاصر، نشریات دولتی و مهمتر از همه رادیو و تلویزیون ملی و شبکه دوم، توانست بخش مهمی از روشنفکران سیاسی را اهلی کند و به کار خلاق گمارد. جدال توده ای ها و نیروی سومی ها و چپ های مستقل به درون کانون نویسندگان ایران کشیده شد. در آستانه انقلاب در شبهای تاریخی شعرخوانی و سخنرانی انستیتو گوته این جدل ها باردیگر بروز کرد، و سرانجام در سالهای پس از انقلاب به انشعاب و دوپاره شدن کانون انجامید.

شاید غیرسیاسی ترین بخش روشنفکری ایرانی را روشنفکران سینمایی تشکیل می دادند. اما در آن جناح نیز هرازگاهی جدل سیاسی و جنگ سرد، زیر پوشش بحث های سینمایی سرباز می کرد. مهمترین این جدل ها بر سر شروع سینمای جاهلی و فیلم دوران ساز قیصر و مضامین سیاسی آثار آلفرد هیچکاک بود. دو تن از مهمترین و تأثیرگذارترین چهره های فرهنگی ایران — نجف دریابندری و پرویز دویلی، دو تن که صاحب این قلم بیش از هر کس دیگری از آنها آموخت و همواره دین شان به گردن او خواهد ماند — جانب هنر پوپولیستی کیمیایی را گرفتند و با روشنفکران درباری (فرخ غفاری، هوشنگ کاووسی، هوشنگ طاهری، فریدون رهنما و همفکران آنها) شاخ به شاخ شدند. اما مهمتر از این، پدیده شگفت دیگری بود. یکی از این دو تن، منتقدی با بصیرت و هوش استثنائی که تا همین امروز کمتر در میان روشنفکران ایران دیده می شود، تقریباً یک تنه، به تاسی از کایه دوسینما و رایین وود، موفق شد مذهب جدیدی به نام «هیچکاک پرستی» را به طبیعت ثانوی همه روشنفکران ایرانی تبدیل کند! (صحابه این مذهب در خط مقدم عبارت بودند از سه استثنائی دیگر فرهنگ ما، کیومرث وجدانی، شمیم بهار، و بهرام بیضایی). او، با تعصبی که نظیرش فقط در خوارج یا جهادیون جبهه حق علیه باطل دیده شده، به دفاع از دو نمونه از ارتجاعی ترین فراورده های جنگ سرد، «پرده پاره» و «توپاز»، پرداخت، آنهم با تحلیل درخشان نما به نما (فریم به فریم)، که خود بهترین کلاس درس بود برای فکر تحلیلی و ادراک بصری! استاد ما، پرویز دویلی، این عزیز، این رمانتیک علاج ناپذیر، این گوشه نشین کنونی پراگ که در هفتاد سالگی هنوز در جهان نوستالژیای کودکی سیر می کند، بی اعتنا به آنچه در این سی سال روی داده، گویی که آخرین ایستگاه قصه به ری برادبری، آرتورسی کلارک و بومیل هرابال می رسد، شاید هنوز دوست داشته باشد بنشیند با شوق و اشک به نوارهای شوزم و فلاش گوردون نگاه کند. اما چطور می توان براو

خرده گرفت، اوئی که در آن سالهای دور عُسرت، برکنار از جنگ های گرم و سرد، شبِ دراز نسلی را پرستاره کرد؟

## مخملی ها و خانه های «آزادی»

در بحبوحه اوج گیری جنبش ضد جنگ ویتنام در آمریکا ، «کنگره برای آزادی فرهنگی» مجبور شد به کار خودش پایان دهد. اما نبرد فرهنگی سازمان اطلاعاتی و جاسوسی سیا متوقف نشد. کارل برنستین روزنامه نگار آمریکایی در مقاله معروفی که در اکتبر ۱۹۷۷ در شماره بیستم نشریه «رولینگ ستون» چاپ شد، افشا کرد که طی بیست و پنج سال تا آن تاریخ ، چهارصد روزنامه نگار آمریکایی به خدمت «سیا» در آمده بودند. این عده که نام آنها را برنستین یافته بود، شامل روزنامه نگاران خارجی یا کسانی که فقط اطلاعات جزئی با «سیا» رد و بدل کرده بودند نمی شد ، بلکه خبرچینان واقعی و جاسوسان تمام وقتی را که زیر پوشش ژورنالیستی فعالیت می کردند در بر می گرفت. بعضی از این روزنامه نگاران برای شبکه سی بی اس ، روزنامه های میامی نیوز یا واشنگتن پست کار می کردند. دو ماه بعد در یک گزارش سه قسمتی ، روزنامه نیویورک تایمز افشا کرد که سیا صاحب پنجاه روزنامه، شبکه خبری، ایستگاه رادیویی و نشریه های ادواری است که بیشترشان خارج از آمریکا بودند و هدف آنها پخش پروپاگاندا یا حتا پوشش برای عملیات جاسوسی بود . عناصر نفوذی سیا در یک دوجین سرویس خبری مشروع نیز رخنه کرده بودند. (کارل برنستین همان کسی است که به اتفاق همکارش باب وودوارد قضیه تقلب انتخاباتی واترگیت را برملا کرد و باعث بی آبرویی و استعفای رئیس جمهور وقت آمریکا ریچارد نیکسون شد - در فیلم «همه مردان رئیس جمهور» ساخته آلن پاکولا، داستین هافمن نقش کارل برنستین را بازی می کند).

طی جنگ سرد، رادیو اروپای آزاد و رادیو آزادی ، با بودجه آمریکا، فعالیت شان را روی بسیج ناراضیان اروپای شرقی متمرکز کردند؛ روندی که در دهه هشتاد و در زمان ریاست جمهوری راندل ریگان ، با پشتیبانی فعال از جنبش کارگری «همبستگی» در لهستان و کلیسای کاتولیک این کشور، آغاز انقلاب های «نرم» یا مخملی را رقم زد. در دهه ۱۹۸۰ میلادی، کابینه ریگان به طور فعال از جوخه های مرگ آمریکای لاتین ، به ویژه در ال سالوادور، برای کشتار انقلابیان چپ حمایت می کرد. در سال ۱۹۸۶، آلینورنورث و الیوت ابرامز، کارشناسان امنیتی و مشاوران پنتاگون، به طور مخفیانه از درون کاخ سفید ، با همکاری قاچاقچیان ایرانی مهمات در اروپا و اسرائیل ، از جمله منوچهر قربانی فر ، با حکومت اسلامی ایران وارد معامله شدند تا در ازای آزادی گروگانهای آمریکایی در لبنان ، به ایران تسلیحات نظامی بفروشند. پولی که از ایران دریافت می شد ، سپس باز هم به طور غیرقانونی در اختیار «کونترا» ها یا

ضدانقلابیان دست راستی نیکاراگوئه قرار گرفت تا با جنگ داخلی حکومت ساندنیست ها را در این کشور سرنگون کنند. طی این معاملات، آمریکا صدها موشک ضدتانک و ضد هواپیما و مهمات دیگر به ایران فروخت. با افشا شدن این معاملات، به محبوبیت ریگان ضربه مهمی وارد شد، آلیورنورت و الیوت ابرامز در دادگاه محکوم شده و از مقام شان برکنار شدند. این دونفر، سالها بعد در زمان رهبری جورج دبلیو بوش، دوباره فعالیت های خود را از سر گرفتند. الیوت ابرامز در پیشبرد جنگ عراق نقش فعالی بازی کرد.

در سال ۸۳-۱۹۸۲، ریگان و کنگره آمریکا «موقوفه ملی برای دموکراسی» (نشنال انداومننت فور دموکراسی - NED) را به وجود آوردند تا فعالیت های فرهنگی سیا را دنبال کند. نخستین مدیر «ان ای دی» (NED) جان ریچاردسون، در سالهای ۱۹۶۰ مدیریت رادیو اروپای آزاد را به عهده داشت. بخشی از پولهای موقوفه به جیب همان گروههایی رفت که از کونترهای نیکاراگوئه حمایت می کردند. یکی از آنها تشکیلات «خانه آزادی» (فریدم هاوس) بود. ویلیام کولبی رئیس سیا اعلام کرد از این پس بسیاری از فعالیت های مخفی فرهنگی را می توان به طور علنی از طریق «ان ای دی» جلو برد.

«خانه آزادی» در تمام دوران جنگ سرد، با حمایت فعال از پیمان نظامی آتلانتیک شمالی (ناتو) و همکاری نزدیک با سیا، در دو دوره ریاست جمهوری رانلد ریگان، در فعالیت های مخفیانه کاخ سفید و پیشبرد کارزار روانی ضد کمونیستی در آمریکای لاتین و بخش هایی از شرق آسیا، از جمله افغانستان، نقش فعال داشت. «خانه آزادی» از طریق سازمان های ظاهری (فرانت) نظیر «مرکز اطلاعات افغانستان»، «کمیته امداد افغانستان»، و «کمیته برای افغانستان آزاد»، به مجاهدین افغانی که با دولت کمونیستی وقت و ارتش سرخ شوروی در این کشور مبارزه می کردند، کمک های مالی و استراتژیک می رساند. در این کارزار ضد کمونیستی، فعالان خانه آزادی با سرویس امنیتی پاکستان همکاری داشتند.

در سال ۱۹۸۶، «خانه آزادی» یکی از سردبیران اصلی نشریات «کنگره برای آزادی فرهنگ» (ملوین لاسکی) را به استخدام خود در آورد تا با تأسیس آژانسی در لندن، مقاله های پروپاگاندا و تبلیغی در نشریات بین المللی به چاپ برساند. در خود بریتانیا روزنامه هایی چون «دیلی میل» و «دیلی تلگراف» و در آمریکا «وال ستریت جورنال» مقالات نویسندگان سرشناس ضد کمونیست را از این طریق دریافت می کردند.

از اواخر دهه ۱۹۹۰ ما با جهان دیگری روبرو شدیم که با دنیای دوقطبی عصر جنگ سرد به کلی متفاوت است. جنگ های شورشی و ضدشورشی در آمریکای لاتین، شرق آسیا، و آفریقا دیگر به اندازه

دهه های پیشین شدت نداشتند. سازمانهای چریکی که استراتژی جنگ های دراز مدت توده ای را دنبال می کردند و از جانب سه ابرقدرت اصلی دنیا حمایت می شدند (ائتلاف آمریکا و چین مائویستی در برابر اتحاد جماهیر شوروی) ، به تدریج رو به افول گذاشتند. دنیا به سمت یک قطبی شدن سیر کرد و سرکردگی یا «هژمونی» نظامی و اقتصادی آمریکا بیش از پیش در جهان تثبیت شد.

ظرف ده سال اخیر، گسترش شبکه جهانی کامپیوتری یا «اینترنت» و پروتکل های ارتباطات شبکه ای الکتریکی («اف تی پی»، پروتوکل های ایمیل یا پست الکتریکی، «تی سی پی آی پی») همراه با امکان فرستادن پیامهای رمزی شده (انکرپتد) روی شبکه اینترنت ، به اضافه تلفن های همراه و کامپیوترهای دستی ، چهره ارتباطات ، خبررسانی ، و نیز تاکتیک های جنگ سرد فرهنگی را ، از جمله در زمینه جنگ های روانی رسانه ای و پروپاگاندا، دگرگون کرد. نسل تازه ناراضیان کشورها، فعالان حقوق بشر، مبارزان اتحادیه های کارگری و جنبش های زنان و اقلیت ها، از این راه به ناگهان به شیوه های مهمی از قدرت سازماندهی دست پیدا کردند که نسل های پیشین از آن بی بهره بودند. اکنون همهء شورشی ها و ضدشورشی ها، همهء ناراضیان، همهء ارگانهای اطلاعاتی و ضداطلاعاتی ، می بایست با توجه به این تحول دوران ساز، در تمامی تاکتیک ها و استراتژی های خود تجدید نظر می کردند. ما وارد عصر تازه ای از جنگ های آینده ای شده ایم که هنوز همه امکانات بالقوه آن به آگاهی ثئوریک در نیامده است.

پس از نابودی نظام شوروی و ادغام آلمان شرقی و غربی ، «خانه آزادی» با کمک ناراضیان سابق اروپای شرقی ، دست به تشکیل کارگاههای آموزشی در نقاط مختلف جهان زد تا تاکتیک های سازماندهی را به فعالان کشورهایی تعلیم دهد که با رژیم های ضدآمریکایی خودشان مبارزه می کردند. با توجه به تغییر اساسی خطوط و جبهه های جنگ سرد در دوران نوین هژمونی آمریکا، و امکانات تکنولوژی های ارتباطی نو ، تاکتیک ها و استراتژی های «نرم» یا «غیر خشونت آمیز» اکنون همان اهمیتی را پیدا کرده که جنگ های خونین ضدشورشی (با مدارس تعلیم نظامیان ، بازجویان و شکنجه گران، جوخه های پارامیلتاری و ارتش های «کونترایی») در دوره های پیشین داشتند. دستهایی که تا یک دهه پیش به خون شورشیان و چپگرایان آمریکای لاتین و شرق آسیا آلوده بود، اکنون، پاکیزه و معطر، در دستکش های دلفریت مخملی به شما خیرمقدم می گویند و صاحبان آنها آهسته در گوش شما نرخی را برای همکاری پیشنهاد می کنند!

## جنگ سرد در عصر پسا‌مدرن و جهانی شدن سرمایه

جنگ سرد جدید اکنون نه میان کمونیست ها و ضد کمونیست ها (اسامی دیگر: استالینیست ها و ضد استالینیست ها / پشت پرده آه‌نین و «جهان آزاد» / اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه امپریالیسم / جنبش جهانی کارگری و سرمایه داری)، بلکه میان امپراتوری و ضدامپراتوری است. هریک از این دو اردوگاه، امپراتوری و ضد امپراتوری، خود طیفی از جناح‌های راست فاشیستی تا چپ را در برمی گیرد.

«امپراتوری» با ایالات متحده آمریکا یکی نیست. «امپراتوری» نامی است برای نظام جهانی سرمایه (گلوبال کاپیتال) که فراملیتی و غیرمتمرکز است و «دولت» ندارد. در درون امپراتوری، هژمونی یا سرکردگی سیاسی، به همراه تفوق نظامی، از آن ایالات متحده است. اما این هژمونی به میزان زیادی توسط اتحادیه اروپا، جمهوری خلق چین، و فدراسیون روسیه محدود می شود. ابزار جنگ‌های گرم امپراتوری عبارت اند از پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا)، پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، و شورای امنیت سازمان ملل متحد. اما در عصر امپراتوری، مهمتر از ابزار سرکردگی نظامی، ابزار هژمونی اقتصادی و سیاسی است: سازمان تجارت جهانی، پیمان‌های دو یا چندجانبه تجارت آزاد و لغو تعرفه‌ها، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، و در نهایت همه مکانیسم‌های حقوقی و قراردادهایی که حرکت سرمایه تجاری را در جهان تسهیل می کنند.

جبهه ضدامپراتوری نیز غیر متمرکز و پراکنده است. دیگر از همبستگی جهانی احزاب کمونیست خبری نیست. کومینترن یا «مسکو» (نام استعاری مرکز تئوریک و استراتژیک جنبش‌های ضد امپریالیستی قرن گذشته) از میان رفته است. در عوض، امواج پراکنده و جنبش‌های «پست مدرن» ای را داریم که هنوز نمی توان آنها را به دقت تعریف کرد. جنبش‌های سنتی کارگری و اتحادیه‌های آنها کماکان در این جبهه اند؛ جنبش‌های متنوعی که زیر چتر مخالفت با گلوبالیزه شدن فعالیت می کنند، و بالاخره جنبش‌های بومی گرای ضد استعماری که در جهت احقاق حقوق و شأن انسانی محرومان جهان سوم، مردم سرزمین‌های اشغال شده، و بومیان خرد شده به زیر چرخ‌های ماشین‌مدرنیته فعالیت می کنند هم در اینجا قرار می گیرند. تئوری‌های پسااستعماری یا «پست کولونیال»، برای این جنبش اخیر جایگاه و ارج ویژه ای قایل هستند.

## استراتژی های امپراتوری در برابر اسلام سیاسی

بعضی از تحلیلگران مایل اند اسلام سیاسی ضدغرب یا «ضد امپریالیستی» را نیز در شمار جنبش های پسااستعماری بیاورند زیرا پایه طبقاتی این جنبش ها اقشار محروم و مستضعف اند. این اقشار، «بی طبقه» ها را هم در برمی گیرد (گروههای کنده شده از زمین، حاشیه شهری، لومپن پرولتاریا). باید به یاد داشت که اسلام سیاسی در دوران تجدد، دست کم از زمان سید جمال الدین افغانی، شاخه ها و ایدئولوژی های متنوعی داشته است. بخشی از آن در درون پروژه اصلاح طلبی مدرن و متجدد قرار می گیرد که می توان آن را اسلام لیبرال هم خواند (نائینی، عبده، اقبال، جبهه آزادی). اسلام لیبرال نماینده بورژوازی بومی یا ملی با تمایلات مذهبی است.

اما پس از آنکه دوران استعمار کلاسیک به پایان رسید، به ویژه پس از جنگ جهانی دوم که در کشورهای سابق مستعمره دو نوع رژیم سکولار برسرکار آمد («سکولار ناسیونالیست» مانند رژیم ناصر در مصر و احزاب بعثی در عراق و سوریه؛ و «سکولار نواستعماری» مانند رژیم های سلطنتی نفتی یا رژیم های نظامی دست راستی در سایر کشورهای جهان سوم)، ما با رادیکالیزه شدن اسلام سیاسی روبه روشدیم که به شکل جنبش جهانی اخوان المسلمین، جنبش های جهادی سلفی، و سرانجام اسلام سیاسی شیعی در ایران و لبنان بروز کرده است.

تردیدی نیست که انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ — انقلابی پوپولیستی و خلقی («همه طبقاتی») که به فاصله کوتاهی از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی، و نظامی در بست زیر رهبری تئوکراسی شیعی قرار گرفت — نقش مهمی در به حرکت درآوردن همه جناحهای اسلام سیاسی «ضدامپریالیستی» در جهان بازی کرد. با کنار رفتن اتحاد شوروی از معادلات «ضدامپریالیستی»، به نظر می رسد در قرن بیست و یکم، نقش این جناح از اسلام سیاسی در جهان بیشتر و بیشتر خواهد شد. اسلام سیاسی با مکانیسم ها و استراتژی های متنوعی، از انتخابات گرفته تا جنگ چریکی یا مبارزه تروریستی، جهاد خود را برای تسخیر دولت های ملی جلو می برد.

استراتژی امپراتوری برای رام کردن اسلام سیاسی دو گانه است: رفورمیسم و براندازی. براندازی نیز خود به دو نوع نظامی و مخملی تقسیم می شود. در استراتژی رفورمیستی، حمایت فعال از اسلام لیبرال در دستور کار قرار می گیرد. اتحادیه اروپا، وزارت امور خارجه آمریکا، به ویژه در کابینه های حزب دموکراتیک، و جناحی از سازمان «سیا»، به طور سنتی متمایل به این استراتژی بوده اند. در اینجا تاکید بر معاملات

اقتصادی و مراودات فرهنگی است. انواع «انجمن های دوستی» ایران و آمریکا و «اتاق های مشترک بازرگانی» با بودجه های کلان مثل قارچ از زمین سبز می شوند تا روابط دو کشور هرچه زودتر «نورمال» و «حسنة» شود. خبرنگاران رسانه ها فرصت سفرها و گزارش های نابی را پیدا می کنند که آن ها را بعدها به صورت کتاب منتشر کنند و از قبل آن بتوانند اهدائیه یا بورس کتاب بعدی را بگیرند. استادان دانشگاه امکان «تحقیقات دست اول» می یابند تا پس از گذراندن تعطیلات تابستانی در ایران، مقالات و کتب دوران سازی را در آمریکا و اروپا به چاپ برسانند. اگر طی یکی از این تعطیلات خبردار شوند که بغل گوش شان یک خبرنگارزن کانادائی زیر شکنجه به قتل رسیده یا چند نویسنده و ناراضی در حوالی تهران با کابل خفه شده اند، با عجله نام خود را با یک ایمیل انقلابی زیر یک عریضه اینترنتی می گذارند تا صدای اعتراض شان به بی عدالتی، انعکاس جهانی پیدا کند. این استراتژی، بهشت ابن الوقت هاست: انواع روشنفکرهای میانمایه و قالی فروشهای زرنگ، سیدهای خندان و خوش جثه در کنار دلال های پسته، سینماچی های فستیوالی با عینک های جورجیو آرمانی، و خلاصه همه آن معاملات نقد و نسیه ای که نام اش را «گفت و گوی تمدن ها» گذاشته اند.

استراتژی براندازی در امپراتوری، منحصر به آمریکا است. حزب جمهوری خواه و جناح راست حزب دموکراتیک، پنتاگون، «شورای امنیت ملی»، لابی اسرائیل، و نمایندگان دست راستی کنگره آمریکا این استراتژی را دنبال می کنند؛ همان جناح فعال ضد کمونیستی که در عصر جنگ سرد، نابودی اتمی شوروی سابق را در دستور کار داشت و طی پنجاه سال گذشته برای سرکوب جنبش های شورشی آمریکای لاتین و سرنگونی کاسترو در کوبا از هیچ تلاشی کوتاهی نکرده است.

این استراتژی، استراتژی «تغییر رژیم» است. سازمان دادن اپوزیسیون سلطنت طلب، سازمان مجاهدین خلق، جنبش های تجزیه طلب عرب و کرد و ترک، و در صورت امکان مداخله نظامی، از ارجحیت برخوردار است. به تناوب و برحسب امکانات لجیستیکی، استراتژی تغییر رژیم با انقلاب های نرم یا مخملی، طبق الگوی جنبش ناراضیان اروپای شرقی، جلو برده می شود. نام دیگر تغییر رژیم به روش انقلاب مخملی، مبارزه استراتژیک «غیرخشونت آمیز» است. در این نوع مبارزه استراتژیک، بودجه های کلانی باید صرف شود برای تبلیغات رسانه ای، خریدن نیروی کار روشنفکری و خبرنگاری بومی، و ایجاد ستادهای فکری («تینک تانک»)، استخدام استادان دانشگاه و روشنفکران امنیتی برای جمع آوری اخبار، تحلیل سیاسی و سفارش به دولت آمریکا در مورد تاکتیک های موضعی. بخش مهمی از بودجه باید صرف نفرگیری در جامعه مدنی ایران شود، از جمله در میان روزنامه نگاران و فعالان حقوق بشر. با

توجه به سابقه موفقیت آمیز «خانه آزادی» در ایجاد سازمانهای جبهه ای یا ظاهری («فرانت») در افغانستان، سعی می شود، به جای عضوگیری یا فرستادن عوامل نفوذی، سازمانهای مستقل غیردولتی (ان جی او - NGO) به وجود آید. آموزش اعضای این نهادها در شرایط مخفیکاری امنیتی مطلق، و در مناطق توریستی خارج از ایران صورت می گیرد.

فضای جنگ آینه های جان لوکاره در اینجا به طور کامل حاکم است، زیرا نهادهای جاسوسی و امنیتی رقیب، به هیچ وجه بیکار ننشسته اند و همه این تاکتیک ها را خود در مورد آمریکا به کار می گیرند. استفاده دشمن از ارتشی ها یا امنیتی های پناهنده شده، یا تطمیع آنها به پناهندگی، فرصت خوبی است برای فرستادن مأموران دوجانبه. «رهبران جنبش دانشجویی» ساخته و پرداخته هر دو طرف، «زندانیان شکنجه شده سابق»، پوشش رسانه ای و بودجه می گیرند. هدف نهایی آن است که هسته ای از زبندگان و رهبران برای یک دولت در تبعید - طبق مدل «کنگره ملی عراق» به رهبری احمد چلبی - برای روز موعود آماده شود. اما هیچ چیز و هیچ کس پیش بینی پذیر نیست. دلار می تواند انگیزه قوی تری از ایدئولوژی باشد و سرهبریچ، دوست می تواند به دشمن تبدیل شود.

## تبعیدی ها

چهره سیاسی تبعید در این بیست و چندسال متحول شده است. در دهه اول پس از انقلاب، کسانی که از تصفیه ها و اعدام ها جان سالم به در برده بودند، از راه های مشقت بار خود را به اروپا و آمریکا می رساندند. همان جناح بندی ها و خط کشی های سیاسی هنگام انقلاب به خارج از کشور نیز منتقل شد اما درد مشترک، درد بی خانمانی، بی پولی، و گرسنگی بود. روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان به گارسونی، ساندویچ فروشی و تاکسی رانی رو می آوردند. نشریه های کوچک محفلی در ساعات دیروقت شب و گاه با اشک و دود و الکل تولید می شد. نه اینترنتی وجود داشت و نه پول و مقام «پژوهشگر مهمان» از طرف کشور میزبان. غلامحسین ساعدی تنها کسی نبود که تبعیدش را با مرگ خودخواسته پایان داد. در آن سالها شکار فعالان اپوزیسیون امری عادی بود. نزدیک دو بیست نفر را در شهرهای اروپا ترور کردند. تک تک این قصه ها، از جمله کشتار میکونوس، قتل بختیار و فرخ زاد، ترورهای رهبران حزب کمونیست کارگری و مجاهدین خلق، خود می تواند موضوع یکی از آثار جان لوکاره باشد! آن سالها، سالهای دوزخ بود.

دوران به اصطلاح «لیبرالیزاسیون» ریاست جمهوری رفسنجانی و سپس روی کار آمدن کابینه خاتمی اوضاع را عوض کرد. کنفرانس برلین با شرکت بخشی از اپوزیسیون خارجی و بخشی از اپوزیسیون داخلی (ناراضیان «خودی»)، یک واقعه تاریخی بود که به روشنی دوره اول تبعید را از دوره بعد جدا کرد. امکان رفت و آمد به ایران، و سپس انقلاب اینترنتی بازم این انشقاق را پررنگ تر کرد. دست کم سه عامل، نسل اول سیاسیون تبعیدی را از نسل بعد جدا می کرد: شکاف نسلی و تجربه متفاوت سیاسی؛ شکاف ایدئولوژیک — نسل تازه را بچه های پس از انقلاب تشکیل می دادند که با ایدئولوژی اسلامی راحت بودند و آن را می شناختند؛ و شکاف دانش تکنیکی ارتباطی — نسل تازه، نسل اینترنت و وبلاگ نویسی بود حال آنکه قدیمی ها هنوز با قلم و کاغذ راحت بودند و با دیدن شمایل کامپیوتر رم می کردند! هر سال که می گذشت، نسل سالخورده خود را منسوخ تر احساس می کرد. آنها در پس کنفرانس برلین، مراوده های آکادمیک، و تشکیل وبلاگستان در اینترنت، «توطئه» ای می دیدند برای مشروعیت بخشیدن به نظامی که بهترین سالهای زندگی را از آنها ربوده و نزدیک ترین کسان شان را به خاک انداخته بود. چگونه بود که این «اپوزیسیون جدید»، این خودی های ناراضی، عمده وقت شان را صرف حمله به غرب و سازمانهای سیاسی قدیمی و «افشای مخالفان رادیکال در خارج از کشور می کردند؟ سرنخ این وبلاگ نویس ها به کجا می رسید؟ از کدام شعبه امنیتی داخلی به آنها خط داده می شد؟ چگونه بود که هرازگاهی یک شبکه تلویزیونی (مثلاً آفتاب)، یک روزنامه، یک سایت اینترنتی در خارج افتتاح می شد تا به «بزک» هیولا پردازد؟ چطور فیلم ها و کنسرت هایی که در خود وطن روی آفتاب را نمی دیدند در شهرهای اروپا و آمریکا عرضه می شدند تا نشان دهند در ایران از سانسور و سرکوب خبری نیست؟ عدم اعتماد دوسویه بیشتر و بیشتر می شد. نسل قدیم (بیشتر در اروپا، به ویژه در آلمان و سوئد و فرانسه) میان خود و نسل جدیدی که تازه به خارج آمده بود (بیشتر در کانادا و آمریکا) وجه مشترک زیادی نمی دید.

## از کجا آورده ای؟ رد پول را بگیر!

ورود به قرن جدید بازم آستن تحولات تازه تری بود: روی کار آمدن جورج بوش و حلقه کوچک اما پرنفوذ «نئوکان» ها که از یک دهه پیش برای خاورمیانه برنامه تغییری رادیکال را در دستور کار داشتند؛ کشتار یازدهم سپتامبر و آغاز مبارزه جهانی با ترور؛ و بی نتیجه ماندن جنبش دوم خرداد. رادیو آزادی که به «رادیو خاتمی» شهرت پیدا کرده بود، به رادیو فردا تبدیل شد تا ضمن نزدیکی به خط «صدای آمریکا»، توجه خود را بر جذب نسل جدید متمرکز کند. با روی کار آمدن کابینه احمدی نژاد، بخش بزرگی از اپوزیسیون خودی و نسل وبلاگ نویس ناگهان «یتیم» شد. حال نوبت این بخش از «اپوزیسیون» بود که

طعم تجزیه و شکاف را بچشد. عده ای گفتند مرگ یک بار، شیون یک بار، و بدون عذاب وجدان خود را از ستون چهارم به ستون پنجم رساندند. بودجه های کلان مخملی از تصویب کنگره آمریکا می گذشت و ستادهای فکری برای «متخصصان» خاورمیانه تشنه تر می شدند: انستیتوی امریکن انترپرایز، انستیتوی هوور در دانشگاه ستانفورد، انستیتوی مطالعات خاور نزدیک، مرکز مطالعات استراتژیک در دانشگاه جانزهاپکینز، خانه آزادی، موقوفه ملی برای دموکراسی، و دهها بنیاد محافظه کار دیگر.

گروهی دیگر به این نتیجه رسیدند که باید در دفاع از خلق های محروم ایران و فلسطین، «ضدامپریالیست» باقی بمانند تا وقتی که هوگوچاوز و محمود احمدی نژاد، دست دور گردن یکدیگر، از حق مسلم ما برای داشتن نیروی هسته ای دفاع می کنند و در سازمان ملل و رسانه ها جورج بوش را «گوشمالی» می دهند، یا زمانی که شیخ نصرالله و شیخ مقتدا به ارتش های صهیونیستی تودهنی می زنند، برای رهبران بومی فریادهای تشویق آمیز «پست کولونیال» بکشند. درست مثل استالینست ها و ضداستالینست های نسل پیش، پست کولونیال ها و کولونیال ها نیز وقت زیادی را صرف افشای مقاصد شوم و ارتباطات مخفی طرف مقابل می کنند. پشت پرده، جنگ آینه ها و نفرگیری به روال سابق ادامه می یابد، با این حکمت که «بهترین روش پروپاگاندا، روشی است که طبق آن، سوژه شما {فردی که باید مورد استفاده قرار گیرد} در جهتی حرکت کند که مقاصد شما پیش برده شود، در حالیکه خود سوژه، پیش خود تصور می کند که دارد هدف های خودش را دنبال می کند.»

آدمهای «منطقی» و «پراگماتیک» همیشه به شما می گویند، در شرایطی که راه سومی وجود ندارد، میان بد و بدتر، باید «بد» را انتخاب کنید. اما کدام بد و کدام بدتر است؟ ستاد فکری امپراتوری یا ستاد فکری بومی؟ نهاد امنیتی آن یا نهاد امنیتی این؟ فاشیسم کولونیال یا فاشیسم ضد کولونیال؟ مافیای نفتی تکزاس یا مافیای نفتی بومی؟ بنیادگرای کاخ سفید یا بنیادگرای خودی؟ در جنگ سرد میان ایدئولوژی ها و گفتارهای سیاسی و تبلیغاتی، و در کارزارهای روانی برای تسخیر مغزها، رسانه ها بی طرف نمی مانند. کار روشنفکری، از جمله فعالیت رسانه ای، حاوی بار ایدئولوژیک است و در میدان جاذبه و ضدجاذبه گفتارهای قدرت و ضدقدرت عمل می کند. آنکس که قلم اش به مشروعیت رژیم ضربه زند، از دید آن رژیم «ستون پنجمی» است. نیت قلبی و اخلاق فردی صاحب قلم، ربطی به این محاسبه ندارد. این یک محاسبه ساده سود و زیان است. ///

ویراستار متن: شیدا دینانی

گزیده ای از منابع:

«کنگره برای آزادی فرهنگی» و رابطه روشنفکران با سازمانهای جاسوسی آمریکا - به تفصیل مستند شده:

Frances Stoner Saunders

**The Cultural Cold War :**

The CIA and the World of Arts and Letters

The New Press, 2000

گزارش کارل برنستین از رابطهء سیا و رسانه ها در ماهنامهء «رولین ستون»:

Carl Bernstein

**The CIA and the Media**

Rolling Stone, 20, October 1977

گزارش سه بخشی نیویورک تایمز در رابطهء سیا و رسانه ها:

John M. Crewdson and Joseph B. Treaster

**The CIA's 3-Decade Effort to Mold the World's Views**

New York Times, 25 December 1977, pp. 1, 12

Terrence Smith

**CIA Contacts With Reporters**

New York Times, p. 13

Crewdson and Treaster,

**Worldwide Propaganda Network Built by the CIA**

New York Times, 26 December 1977, pp. 1, 37

Crewdson and Treaster

**CIA Established Many Links to Journalists in U.S. and Abroad**

New York Times, 27 December 1977, pp. 1, 40-41.

ماجرای ایران - کونترا، فروش مهمات به ایران در ازای آزادی گروگانهای آمریکایی در لبنان و فرستادن پول به کونتراهای نیکاراگوئه: منابع بسیار زیاد است و محاکمهء جنجالی نورث و الیوت ابرامز توسط همهء روزنامه ها گزارش شده. برای دانستن خلاصه ای از تمام واقعه به این دیکشنری سیاسی خاورمیانه رجوع کنید:

Dilip Hiro

**The Essential Middle East, A Comprehensive Guide**

Macmillan Press and Carol & Graf Publication, 2003, Irangate entry

درباره دو سازمان «مرکز بین المللی برخورد غیرخشونت آمیز» و «خانه آزادی»، بودجه ها و چگونگی ارتباطات با کاخ سفید (از دوره ریگان تا جورج دبلیو بوش)، وزارت امور خارجه آمریکا، سازمانهای ضد کمونیستی یا ضد شورشی آمریکای لاتین، اروپای شرقی و افغانستان، و کارگاههای تعلیمات، روی این لینک ها (گزینه ای کوچک) کلیک کنید:

فاینانشال تایمز

<http://www.ft.com/cms/s/364cda0e-c016-11da-939f-0000779e2340.html>

مانتلی ریویو

<http://mrzine.monthlyreview.org/barahona030107.html>

مرکز روابط بین المللی (آی آر سی)

<http://rightweb.irc-online.org/groupwatch/freehous.php>

درباره تازه ترین جبهه های انقلاب مخملی در ایران به نقل از باستون گلوب سوم ژانویه ۲۰۰۷ و نیویوریک تایمز بیستم نوامبر ۲۰۰۶

[http://www.nilgoon.org/articles/Abdee\\_Kalantari\\_04Jan\\_2007.html](http://www.nilgoon.org/articles/Abdee_Kalantari_04Jan_2007.html)

[http://www.nilgoon.org/articles/Kalantari\\_November21\\_2006.html](http://www.nilgoon.org/articles/Kalantari_November21_2006.html)

\*